اندیشه دانشگاه | سیدمیثم میر تاج‌الدینی

دانشگاه خوب است یا بد؟

بهتر اســت همین ابتدای سخن با یک سؤال ویژه و ظاهرا ساده آغاز کنیم: «آیا دانشگاه خوب اســت یا بد؟» شاید این سؤال احمقانه به‌نظر آید که در وهله اول مخاطب را بخنداند یا از تفکر پیرامون آن بالکل منع نماید. اما حتی ســؤالات احمقانه می‌توانند بابی برای فهم بهتر برخی مسائل بگشایند. چرا که این خاصیت سؤال است اگر بدانیم اندیشه و فکر، فقط با سؤال راه می‌افتد، ولو آن سؤال احمقانه به‌نظر برسد. هرچند این سؤال اصلا یک سؤال احمقانه نیست و اتفاقا دریچه مهمی به روی ما برای نگاه انتقادی به کلیت ساختار دانشگاه می‌گشاید.

دانشگاه کارآمد است یا ناکارآمد؟

برخی برای پاسخ به سؤال «دانشگاه خوب است یا بد؟» ابتدا با منطق ویژه و پذیرفته شده‌ای این سؤال را به سؤال دیگری تاویل می‌برند: «آیا دانشــگاه کارآمد اســت یا ناکارآمد؟» شاید شما گمان کنید آن سؤال ابتدایی که احمقانه و البته پاســخش بدیهی به‌نظر می‌رســید، اکنون بــا تبدیلش به سؤالی دیگر هرچند ماهیت خود را حفظ کرده اما رگه‌های حماقت‌گونــه خود را از دســت داده اســت. درنتیجه حالا می‌توان به این سؤال دوم کمی جدی‌تری فکر کرد.

اما واقعیت آن است که سؤال دوم، از قضا ماهیت سؤال اول را تغییر داده است. یعنی نظام ارزشی که سؤال اول از آن برون تراویده با نظام ارزشی که ســؤال دوم را ساخته و پرداخته، متفاوت است. این تفاوت نظام ارزشی، حتما اصل سؤال را نیز دچار تبدل و جوهره آن را متفاوت می‌کند. در سؤال اول ما فارغ از منطق ویژه علمی که صدق و کذب گزاره‌ها را ملاک در ســنجش قرار می‌دهد، از خوبی یا بدی سؤال کرده‌ایم. خوبی و بدی در عین ســادگی الفاظ، حاکی از نظام ارزشی خاصی است که جهان را ورای صدق و کذب و آزمون و خطاها و کارآمدی و ناکارآمدی‌های مادی، به حق و باطل نیز تقسیم می‌کند و هرآنچه را که در جهت حق باشد، خوب و طبیعتا هرآنچه را که در جهت باطل باشد، برچسب بد می‌زند.

در واقع سؤال اول در ضمن خود می‌پرسد آیا دانشگاه به‌عنوان یک نهاد علمی و فرهنگی در جهت حق است یا جهت باطل؟ به دیگــر بیان، با توجه به جایگاه دانشــگاه در یک شــبکه ارتباطی، آیا این نهاد علمی و فرهنگی جریان حق را در جهان تقویت می‌کند یا جبهه باطل را؟ اما سؤال دوم بدون لحاظ این پیش‌فرض‌هایی که بعضا از آن به ایدئولوژی یاد می‌شود، صرف کارآمدی را مدنظر دارد و از نگاه آن، کارآمدی هرگز جهت حق و باطل ندارد و به‌طور ذاتی امری مطلوب اســت. اما آیا این نگرش بدان معناست که اساساً در طرح سؤال دوم پیش‌فرض ایدئولوژیک وجود نــدارد؟ به دیگر بیان آیا هیچ نظام ارزشی از این سنخ نگاه پشتیبانی نمی‌کند؟ پاسخ قطعا خیر اســت. چرا که عدم‌لحاظ جهات حق و باطل در مبادی علمی، خود برایند یک نظام ارزشــی خاص است و همین دخالت ندادن جهات، خود حاکــی از یک جهان معرفتی و نظام ارزشی است ولو آن را انکار نمایند.

در ذیل این نظام ارزشــی کــه غلبه گفتمانــی در مجامع آکادمیک دارد، همانگونه که پرسش از خوبی و بدی دانشگاه احمقانه به‌نظر می‌رسد، ســؤال از خوبی و بدی شاخه‌ها و رشته‌های علمی نیز، سؤالاتی احمقانه با پاسخ‌هایی بدیهی هستند. درحالی‌که ما حتما نیازمند طرح چنین پرسش‌های مهمی هستیم تا به آشفته بازار وضعیت علمی موجود سامان ببخشیم. اما احمقانه یا بدیهی دانستن این دست سؤالات، مانع پرسش جدی شده است.

دانشگاه چطور بلعیده می‌شود؟

حال با این مقدمه نسبتا طولانی باید گفت دانشگاه یک نهاد علمی و فرهنگی است که بناست نیازهای اساسی خاصی از جامعه را مرتفع نماید. این نیازهــا طبیعتا باید مطابق یک منطق ویژه سنجیده شــده و سپس طی فرایندی به مسئله تبدیل شوند. اگر دانشگاه در توجه به نیازها و تبدیل آنها به مسائل، جهت حق و باطلی را متصور نباشد، یک خلأ جدی پدید می‌آید. چون این غفلت بدان معنا نیست که در نهایت دانشگاه به یک نهاد خنثی تبدیل می‌شود و فارغ از ایدئولوژی کار علمی خود را سامان می‌دهد و چه بهتر از اینکه علم بدون پیش‌فرض‌های ایدئولوژیک دنبال شود؟ بلکه بدان معناست که دانشگاه با غفلت از جهات حق و باطل، توسط نظام ارزشی برآمده از ایدئولوژی مدرنیته بلعیده می‌شــود و ساده‌لوحی است اگر گمان کنیم نادیده انگاری این جهات به انتفاع جهات حق و باطل در جهان واقع منجر می‌شود.

از این‌رو دانشگاه در یک نگاه کلان، نتوانسته با نیازهای یک جامعه اســلامی که عمیقا به حق و باطل باور دارد، ارتباط برقرار نماید و مسائل علمی مبتنی بر همان نیازها را ساخته و ســپس پاســخ دهد. درنتیجه این ناتوانی، شکافی میان «نهادهای اصلی مدعی علم و فرهنگ» و «جامعه اســلامی دارای فرهنگ ویژه خود» ایجاد شده است و سپس دانشگاه صرفا مصرف‌کننده علومی می‌شــود که ارتباط چندانی با جامعه دینی و فرهنگ متاثر از نظام ارزشی آن ندارد و هرگز نمی‌تواند به نیازها و مسائل چنین جامعه‌ای پاسخ دهد. بلکه صرفا تلاش‌هایی در راستای تغییر نیازها و مسائل می‌کند که اثر عینی در بهبود مشکلات جامعه را به ارمغان نمی‌آورد.

همچنین بنابر آنچه گفته شد، هرگز نباید این شکاف و سپس بیگانگی دانشگاه از جامعه را ثمره عقب‌ماندگی بدنه اجتماعی و مردم دانست. آن هم در شرایطی که ساخت دانشگاه و ایجاد کرسی‌های علمی رشد چشمگیری داشته و به میزان زیادی در مقایسه با گذشته، دانشجو و مدرک تحصیلی تولید شده است. بلکه مشکل اصلی بی‌پاسخ ماندن سؤالات و نیازهای جامعه را باید در آن مبانی‌ای دانست که سؤال «دانشگاه خوب است یا بد؟» را احمقانه قلمداد کرده یا نهایتا آن را به سؤالاتی دیگر تبدیل می‌کند و نظام ارزشی جامعه پیرامونی خود را در پاسخ‌دهی به نیازها و مسائل لحاظ نمی‌نماید. ورای صدق و کذب گزاره‌ها به حق و باطل نمی‌اندیشد.

دانشگاه در حال سقوط است

بازخوانی گفتاری از دکتر مهدی گلشنی در باب دانشگاه، که بعد از قریب ۵سال نگران کننده‌تر به‌نظر می‌رسد

اندیشه دانشگاه | محمدصادق عبداللهی
روزنامه‌نگار

آنچــه در ادامــه می‌خوانیــد چکیده‌ای تلخیص‌شده از سخنرانی دکتر مهدی گلشنی، استاد تمام فلسفه علم دانشگاه صنعتی شریف است که سال ۱۳۹۶ ارائه شــده اما همچنان تازگی دارد و چه‌بسا دلنگرانی‌های ایشان حالا بیشتر نیز ملموس است. وی در این سخنرانی به آسیب‌شناسی دانشــگاه و رویکردهای موجود می‌پردازد و از مشکلات عامی می‌گوید که در تمامی دانشگاه‌های کشور موجود است و درصورت تداوم، منجر به ســقوط دانشگاه می‌شود. گلشــنی از این سخنرانی به‌عنوان وصیت‌نامه خود یاد می‌کند. متن این سخنرانی از روی صوت اصلی در تحریریه همشــهری پیاده و تلخیص شده که در ادامه به امید اصلاح نهاد دانشگاه از نظر می‌گذرد.

غرض از این سخنرانی، در واقع وصیت‌نامه‌ای از من است. به‌خاطر وضعیتی که در این سال‌های اخیر در دانشگاه‌ها حاکم می‌بینم و صریحاً اعلام خطر می‌کنم که اگــر وضعیت به این طریقی که فعلاً می‌گذرد، بگذرد، دانشــگاه سقوط خواهد کرد. الان دانشگاه در همه‌جای ایران به‌صورت یک کاسبی درآمده است و برای اینکه توضیح بدهم از خود علم شروع می‌کنم؛ چون واقعاً مسئله مهمی است و بسیار دور از فرهنگ اسلامی.

گذری بر تاریخچه علم

وقتی که علوم در یونان مطرح بود می‌خواستند واقعــاً طبیعت را بفهمند. به تمدن اســلامی که رســید توصیه قوی در قرآن به مطالعه آثار صنع الهی در طبیعت و مطالعه طبیعت شــد و تلقی دانشمندان تمدن اسلامی این بود که این تفحصی که در طبیعت می‌کنند عبادت است. تلقی آنها این بود که یکی از مهم‌ترین عبادت‌ها، همین مطالعه طبیعت است. جورج ســارتون در تاریخ علمش می‌گوید اگــر می‌خواهید راز شــکوفایی تمدن اســلامی را بفهمید، نقش محــوری را قرآن ایفا کرد. بعد دوران قرون‌وسطی بود. در قرون‌وسطی مسیحی‌ها علم را از جهان اسلام منتقل کردند و اسپانیا مرکز تفحصات شــد. از انگلیس و فرانسه و... می‌آمدند به اســپانیا. در قرون‌وســطی هم همین تلقی بود؛ مطالعــه طبیعت برای فهم آثار صنع الهی.

تا رسیدیم به علم جدید. در شروع علم جدید هم تلقی اندیشــمندان این بود که در حال مطالعه کتاب خدا در طبیعت هســتند امــا کم‌کم علم پیشــرفت کرد و مکاتبی آمد که بیشتر حس‌گرا و بعدتر هم ضدخدا بودند. به‌تدریج دین تضعیف شد و صنعت پیشرفت کرد. به قرون ۱۹ و ۲۰ که رسیدیم دیگر مسئله قدرت‌مداری و ثروت‌مداری به اروپا اضافه شد و نه‌تنها علم را برای فهم طبیعت می‌خواستند بلکه وسیله جلب قدرت و ثروت هم بود و این مراحل طی شد تا قرن امروز که می‌بینید هم تولید علم می‌کنند در مقام فهم طبیعت و هم در مقام جلب ثروت و قدرت. در ابتدای قرن هم بعد از جنگ جهانی اول که میلیون‌ها نفر کشته شدند، برتراند راســل صریحاً هشدار داد که علم اگر روش فعلی را طی کند، تمدن انســانی باقی نمی‌ماند اما در اروپا و آمریکا فعلاً علم اساس‌اش این است که هم برای فهم طبیعت کار می‌کند و هم در جهت کسب قدرت و ثروت است.

دنبال کدام هدف برای علم هستیم؟

سؤال این است که ما دنبال کدام‌یک از این اهداف برای علم هستیم؟ من از استادان می‌خواهم که سر کلاس‌ها از دانشجویان سؤال کنند که برای چه درس می‌خوانند؟ به‌نظر حقیر نه به‌خاطر فهم طبیعت اســت و نه به‌خاطر فهم آثار صنع الهی و نه در جهت کسب ثروت و قدرت برای کشور! فعلاً علم شده است یک دکان مقام و کمی هم کسب ثروت. آن بعد نوری که در دین وارد شده، از دست رفته و تعجب‌آور این است درحالی‌که بعد از این نگاه در غرب یک تحول عظیم فکری به‌وجود آمد و متأسفانه این جریان به اینجا منتقل نشده است! علم معنای اصلی خودش را از دست داده است و ما به اخذ علم از غرب اکتفا کرده‌ایم بدون اینکه به‌دنبال نوآوری یا رفع نیازها باشیم. ضوابطی هم به ما غالب کرده‌اند که با این ضوابط نمی‌شــود نوآوری و مرزشــکنی در علم داشت! شما باید در یک فرصت مشخصی مقاله بدهی تا ارتقا و ترفیع پیدا کنی، که این دکان اصلاً در غرب نیست ولی در تمام ایران رایج شده اســت! حالا من به چند مورد دیگر که در دانشگاه‌های ما موردغفلت قرار گرفته است و باعث شــرایط امروز شده است، در ادامه اشاره می‌کنم.

فقدان جامع‌نگری در دانشگاه‌ها

۱ در تمدن اسلامی نمی‌گفتند این فقه و آن ریاضیات و... است. همه اینها اول در یک‌جا تدریس می‌شد و دیدگاه جامع‌نگری وجود داشت. شما خاطرات ابن هیثم را بخوانید. آدم واقعاً لذت می‌برد؛ دنبال نوآوری بودند. الان دیدگاه کل‌نگر نیست و دانشگاه‌های ما به این اکتفا می‌کنند که یکســری از دروس تخصصی به دانشــجوها یاد بدهند و همین را کافــی می‌دانند. درنتیجه یک دیدگاه خیلــی جزءنگــر بــر فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های ما حاکم است و بسیار تک‌بعدی بار می‌آیند و بسیاری از آنها فاقد فرهنگ لازم برای تعامل با جامعه خودشــان هســتند. مــا امروز می‌بینیم یک فــرد خاص در یــک حوزه خاص متخصص می‌شــود و تمام جهانــش آن حوزه می‌شود و بقیه حرف‌ها را دیگر قبول ندارد! وقتی من رفته بــودم در کمیته تحصیــلات تکمیلی دانشگاه تا از پذیرش دانشجوی دکتری در رشته فلسفه علم دفاع کنم، یکی از روسای دانشگاه فنی و مهندسی پرســید: چه کســانی به رشته شما می‌آیند؟ من جواب دادم که رشته‌های مهندسی و... به من پاسخ داد که مگر دانشجوی مهندسی بیکار است که بیاید رشته شما؟! ببینید! اینقدر بیگانه‌اند از تحولاتی که در جهــان اتفاق افتاده اســت. به‌نظر بنده لازم اســت که رشــته‌های تخصصی و... یکســری از دروس علوم انسانی را بخوانند تا وسعت بینش پیدا کنند. اگر می‌خواهید اهمیت علوم انسانی برای مهندسی را بفهمید به این کلام طلایی اینشتین توجه کنید؛ اینشتین می‌گویــد کافی نیســت که به یک انســان یک تخصص آموزش داده شود؛ زیرا اگرچه او ممکن است ماشینی مفید باشد اما شخصیتی انسانی با رشــد موزون نخواهد بود. لازم است که دانشجو شناخت و احساس زندگی از زیبایی‌ها و اموری که از لحاظ ارزشی خوب هستند داشته باشد والا او با این دانش تخصصی بیشتر شــبیه به یک سگ تربیت شده خواهد بود تا انسانی که به‌طور موزون رشد یافته است.

بی‌توجهی به پرورش بعد فرهنگی دانشجویان

۲ بی‌توجهی بــه پــرورش بعــد فرهنگی دانشجویان مسئله دیگری است که این امر در مدارس هم هست. قبلاً همیشه آموزش با اخلاق و حکمت همراه بود. الان اصلاً از این خبرها نیست. با رشد علم جدید دانشگاه‌ها به صرفاً تعلیم علوم (پایه یا مهندســی و...) پرداختند و از ۲ رکن مهم فرهنگ که حکمت و اخلاق است غفلت ورزیدند و این به دانشگاه‌های ما نیز منتقل شد.... یک نکته ضعف محیط ما نیاز به دانــش توأمان با حکمت است. حکمت یعنی دوربینی، جامع‌بینی و همه جهات را درنظر گرفتن. قرآن وقتی صحبت از تعلیم می‌کند، می‌گوید: «یعلمهــم الکتاب و الحکمه» همراه بــا تعلیم باید حکمت هم ارائه شــود؛ این فراموش شده است. فرهنگ آکسفورد حکمت را توانایی قضاوت درست در مسائل مربوط به حیات و رفتار و داشتن قضاوت درست در انتخاب وسایل و اهداف می‌داند! نیکلاس ماکسول، فیلسوف علم مشهور انگلیسی ریشه همه بحران‌های زمان ما را در فقدان حکمت و علم فارغ از حکمت می‌داند... چند دلیل هم بــرای جدایی دانــش از حکمت می‌شود ذکر کرد: باریک شدن تخصص‌ها، غفلت از مسائل اخلاقی در کار علمی، تشنگی قدرت و ثروت (که در غرب خیلی زیاد اســت)، غفلت از مراتب بالاتر از واقعیت (فکر می‌کنیم دنیا همینی است که هست؛ خوردن و خوابیدن و پول به‌دست آوردن و عیش و نوش)، غفلت از سؤالات بنیادی انسان.

شما نگاه کنید بزرگان غرب، مثل برنده جایزه نوبل پزشــکی یا فیزیک، چگونه راجع به دغدغه‌های انسان صحبت می‌کنند و می‌گویند علم طبیعی نمی‌تواند جواب بدهد. دقیقاً حرف‌هایی که مولانا در شعر «از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود/ به کجا می‌روم آخر ننمایی وطنم» می‌گوید، برنده جایزه نوبل در پزشــکی یا برنده جایزه نوبل در فیزیک به‌دنبال آن هستند... بور در فیزیک به‌دلیل نظریه کوانتوم برنده جایزه نوبل است. در خاطراتش که ۱۹۵۶ چاپ شده است، می‌نویســد: «من وقتی که جوان بودم این ســؤالات برایم مطرح بود که از کجا آمده و چه‌کار می‌کنــم و اصلاً وضعیتم از چه قرار است؟ هدف حیات چیست؟ و... . اینها را نمی‌توانستم جواب بدهم و هی سراغ فیلسوف‌ها می‌رفتم و می‌دیدم کلی میــان آنها اختلاف‌نظر است. از طرف دیگر می‌رفتم سراغ علم و می‌دیدم به راحتی جوابم را از علم می‌گیرم. همه یا فیزیک اینشتینی را قبول دارند یا کیهان‌شناسی فلان را، لذا همه آن سؤالاتی را که داشتم کنار گذاشتم اما حالا که به دهه‌های آخر عمرم رسیده‌ام تمام آن سؤالات جلوی چشم‌ام رژه می‌رود و نمی‌توانم از آنها فرار کنم!»... بنابراین دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی باید افرادی‌شان که در علوم پایه یا در علوم مهندسی هستند با حیات انسانی و آینده انسان‌ها ارتباط دهند؛ این ارتباط الان قطع است.

فراموشی هویت دینی –ملی و احساس حقارت

۳ الان فرهنگ حاکم در دانشــگاه‌ها آنگونه نیست که احساس هویت دینی –ملی در دانشجو وجود داشته باشد و احساس حقارت بسیار قوی نسبت به غرب است. متأسفانه به‌نظر می‌رسد که هویت ملی و اسلامی ما در حال فراموشی است. احساس هویت لازم اســت؛ کجا رفته است این؟ همه حواس‌شــان بــه آن طرف اســت و داریم دستی‌دستی دانشجویان را می‌فرستیم خارج! و

جورج سارتون در تاریخ علمش می‌گوید اگر می‌خواهید راز شکوفایی تمدن اسلامی را بفهمید، نقش محوری را قرآن ایفا کرد

اینقدر هم در دانشگاه دافعه است که دانشجو به این تصمیم می‌رســد که برود خارج! روی فرهنگ و حس هویت ملی کار نمی‌شود! احساس حقارت در محیط ما بسیار زیاد است و ما تا عوض نشویم، بالا نمی‌آییم... . احیای هویت ملی و عدم‌حقارت باعث می‌شود دانشجو به مملکت احساس تعلق کند و اگر هم به‌دلیلی به خارج رفت برگردد. البته یک دلیل عدم‌بازگشت هم دافعه‌هاست. جناب آقای دکتر شمسی‌پور، از شیمی‌دان‌های معروف‌مان مقاله خیلی زیبایی نوشته بودند. فرموده بودند: نگویید فرار مغزها، بفرمایید فراردهی مغزها! ما در محیط طوری برخــورد می‌کنیم که دانشــجو را فراری می‌دهیم. این خیانت به کشور است.

بی‌توجهی به رفع نیازهای جامعه

۴ ما واقعاً متوجه رفع نیازهای ملی توســط خودمان نیســتیم. ما مدام از اول انقلاب صحبت ماشــین و اتومبیل می‌کردیم. اما آیا یک ماشین تمام عیار داریم؟ اگر می‌خواهیم طرز تفکر را ببینیم [خاطره‌ای برایتان نقــل می‌کنم]؛ در مرداد ۱۳۵۹ یعنی درست یک‌ماه پیش از جنگ عراق به همراه جمعی از افراد و استادان به دیدن شــهید چمران رفتیم. ایشــان می‌گفت ما باید هواپیما بسازیم ولو اینکه چندبار هم سقوط کند. او همت داشــت. این تفکر الان کجاست؟ ما کجای نیازهای کشور را الان برطرف می‌کنیم.

ببینید یک ژاپنی رفته اســت در آخر قرن ۱۹ در اروپا فیزیک بخواند، به اســتادش در ژاپن نوشته است: ما باید فعالانه با چشمان باز با تمامی هوش و حواســمان و با دقت فراوان و بدون کســالت و خســتگی و بدون لحظه‌ای توقف کار کنیم. جز همین سختکوشــی هیچ دلیلی وجود ندارد که آنها اینطور در همه زمینه‌ها جلو باشــند! ما باید طی ۱۰ تا ۲۰سال، آینده دور را در زمینه علمی از دست این مردم مطمئن و ازخودراضی (اروپایی‌ها) بگیریم. اینگونه احساس هویت بود که چین و ژاپن را زنده کرد. این احساس بود که وقتی سونامی در ژاپن آمد حداقل خسارت را به بار آورد. متأسفانه این احساس اکنون در دانشــگاه‌های ما پرورش داده نمی‌شود.

توجه ظاهری به کیفیت دانشگاه

۵ شــما توجه عقلانی به کیفیت را کمتر در دانشــگاه حاکم می‌بینید. به‌صورت ظاهر ادعای کیفیت می‌شود و مثلاً می‌گویند مقالات در مجله I.S.I با فلان اندکس پذیرفته می‌شود اما اینکه چقدر این مقالات، مشکلات ما را حل می‌کند و چقدر نوآوری دارند، اصلاً مطرح نیست؛ بعضی جاها که مقالات را می‌دهند دست منشی دانشکده و می‌گویند فارغ از محتــوا اگر در این مجله چاپ شده است ۷نمره ثبت کن، اگر در فلان، ۵نمره و.... تعداد مقالات هم وسیله امتیاز دادن به افراد شده است و سرآمدان علم را اینطور مطرح می‌کنند!... سؤال من این است که آیا صرف توجه به مقالات، دانشــگاه‌ها را از نوابغی که مقاله‌نویسان حرفه‌ای نیســتند، ولی فکرشــان برای پیشــرفت علم کارگشاست خالی نمی‌کند؟... چرا معیار فقط مقاله است؟ کی قرار است رفع نیازهای این مملکت را بکند؟ از ســال ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۲ در عرض ۷ســال مقالات ما ۵برابر و از ۸هزار شد نزدیک ۳۹هزار تا! آیا واردات ما یک‌پنجم کم شــد؟ آیا صادرات ما یک‌پنجم اضافه شد؟ این اضافه شدن مقالات چه تأثیری داشــت؟ ما کجای نیازهای کشور را الان داریم با مقالات برطرف می‌کنیم؟... اگر آیین‌نامه ارتقا تا ۱۰ســال دیگر همین باشــد، ما علاوه بر سرآمدی در تولید مقاله بیشترین استاد تمام دنیا را خواهیم داشــت! وقتی اچ‌ایندکس شــاخص ارزیابی شد پژوهشگر با چه انگیزه‌ای روی پروژه ملی کار کند؟

دانشگاه و صنعت | **حسین نصیری**، پژوهشگر حوزه علم و فناوری

جعبه ابزار ناقص ارتباط دانشگاه و صنعت

ارتباط بین دانشــگاه با صنعــت و جامعه، عبارت آشنا و پرتکراری در جامعه علمی و سیاستگذاری است. اما به همان میزان که در مورد آن نوشته‌اند و گفته‌اند، موفق نبوده است. علت ریشه‌ای ضعف ارتباط دانشگاه و صنعت، افتراق زاویه صنعتگران و دانشگاهیان است. صنعتگران به‌دنبال کسب ســود در کوتاه‌ترین زمان هســتند اما در مراکز علمی که هدف اصلی گسترش مرزهای دانش است، انجام یک پژوهش گاهی چندسال به طول می‌انجامد. اما گذشته از ماهیت و مأموریت متفاوت آنها، هر دو به یکدیگر نیازمند هستند. واقعیتی که در جوامع توسعه‌یافته به‌خوبی روشن شده است. قاعدتا صنعت نمی‌تواند با ابزار و سازوکارهای کهنه چند دهه پیش ادامه مسیر بدهد و جامعه علمی و دانشگاهی نیز برای حفظ موجودیت و اعتبار خود لازم است بیش از پیش مشروعیت خود را از جامعه و صنعت بگیرد. اگر رابطه دانشگاه و صنعت را به یک فرایند ارتباطی تشبیه کنیم، باید گفت که پس از ۴دهه تلاش جامعه علمی و صنعتی کشــور، هنوز جعبه ابزار ارتباط دانشگاه و صنعت کامل نیست. ۳عنصر فرستنده، گیرنده و پیام همیشــه در ارتباط دانشگاه و صنعت مشخص بوده است اما هیچ‌گاه به رمزگذاری و رمزگشایی پیام و کانال و ابزاری که بتواند ایــن پیام را منتقل و تفهیم کند، فکری نشده اســت. موضوعی که در دنیای توسعه‌یافته برای آن تدابیر مختلفی تدارک دیده‌اند. یکی از سازوکارهای مرسوم در دنیا، استفاده از نهادهای واســط به‌عنوان کانال ارتباطی است. نهادهای واســطی که در ادبیات بیشتر با عنوان کارگزار (بروکر) شناخته می‌شوند. این بخش علاوه بر اینکه توان و ظرفیت تبدیل آموزش‌ها و پژوهش‌های دانشگاهی را به محصولات قابل کاربرد جامعه و صنعت دارند.

کتاب اندیشه

غیبت علوم انسانی در جامعه

کتاب «علوم انســانی و مسئله تأثیر اجتماعی» نوشته مقصود فراستخواه، عضو هیأت علمی مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی، است. این کتاب در ۱۱فصل به نگارش درآمده و از سوی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی منتشر شده است. این اثر از مجموعه کتاب‌های طرح جامع اعتلای علوم انســانی پژوهشــگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی است. پرسش اصلی کتاب «چیستی تأثیر اجتماعی دانشمندان علوم انسانی در ایران» است؛ تأثیری که با ابهامات زیادی روبه‌رو است. نویسنده تلاش کرده در ابتدا نقدی به وضعیت رشد علم در ایران داشته باشد. او تولید مقاله در کشور را امری فریبنده در رشــد علم دانسته و فصل اول را به همین موضوع اختصاص داده است. فصل دوم تا چهارم بررسی شکل‌گیری علوم انسانی و اهمیت و ضرورت این علوم است. در فصل پنجم با عنوان «علم در ایران؛ در آسمان و کمتر روی زمین» به نقد نحوه نگریستن ایران به علم و مفهوم آن پرداخته و ادراک ایرانیان را نادرست دانسته است. فصل ششم تا هشتم به بررسی عالمان تأثیرگذار علوم انسانی از شایگان تا شریعتی اختصاص پیدا کرده است. در واقع نویسنده در این فصل‌ها از مقدمات عبور کرده و وارد موضوع اصلی کتاب شده است. فصل نهم تا یازدهم هم به اثر بخشی علوم انســانی و تولیدات این علوم در ایران اختصاص پیدا کرده است. در واقع فراستخواه تلاش کرده با بررسی اجمالی نشان دهد که رشته‌های علوم انسانی که نصف ظرفیت دانشگاهی کشــور و به همین اندازه هم مجلات علمی و تولیدات علمی را شامل می‌شوند چه تأثیری در جامعه دارند و اگر ندارند چرا این تأثیر وجود ندارد. ادراک نادرست و عدم‌فهم ماهیت علوم انسانی مهم‌ترین پاسخ فراستخواه به این سؤال است.

کتاب شهرسازی

هیچ وقت علم را جدی نگرفته‌ایم

رســول جعفریــان، تاریخ‌پژوه و استاد دانشــگاه تهران است که کوشش‌های بســیاری در حوزه تاریخ تشیع و تاریخ معاصر ایران داشته که به کتاب‌های ارزشمند بسیاری همچون «جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی سیاسی ســال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ش»، «حیات فکری و سیاسی امامان شــیعه» و «تاریخ سیاسی اســلام» انجامیده است. کتاب «هیــچ وقت علم را جدی نگرفته‌ایــم» یکی دیگر از کتاب‌های مهم و ارزشمند اوست که شامل ۲۵۴ یادداشت این متفکر، درباره علم و حواشی آن است که طی یک دهه به نگارش درآمده.

جعفریان در مقدمه این اثر از مطالعات ۱۰ ساله خود در باب رابطه علم و تمدن نوین اسلامی نوشــته و در رابطه با پروژه فکری خود در این سال‌ها توضیح داده است: «بحث از مفهوم علم را با شــناخت مفهوم و جایگاه علم در تمدن اسلامی، همینطور با وضــع کتاب و کتابخانه که یکی از شــغل‌های اصلی‌ام بود، با وضع علم در جامعه خودمان به لحاظ تعلیم و تربیت و نیز با وضع انبوهی از فریبکاری‌ها در این زمینه و نیز داســتان‌های عقب‌ماندگی و بدبختی که امروزه نصیب مسلمانان شــده اســت، پیوند دادم. به این معنا که سعی کردم، از دل بررسی مفهوم علم، نتایجی هم در آن عرصه‌ها ولو محدود بگیرم.» جعفریان علاوه بر این اثر دو کتاب مهم دیگر با عناوین «مفهوم علم در تمدن اسلامی» و «سیر تحول مفهوم علم در ادبیات اسلامی» در حوزه علم دارد. کتاب هیچ وقت علم را جدی نگرفته‌ایم به همت پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم در ۱۱۰۳ صفحه به بهای ۱۶۶ هزار تومان منتشر شده است.